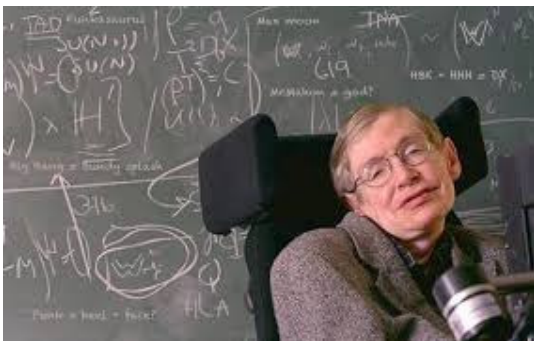


## درباره هوش مصنوعی و نگرانی پروفیسر استیفن هاکنینگ

پولادگر

نوشته از :

وب سایت بی.بی.سی. میگوید که: "حتی پروفیسر استیون هاوکینگ، فیزیکدان سرشناس بریتانیایی، هم به جمع هشداردهندگان پیوسته. میگوید اگر بشر وسیله‌ای بسازد، یا نرم‌افزاری بنویسد، که واقعا هوشمند باشد، معلوم نیست چه اتفاقی بیفتد. نگران است آن روز آغاز پایان کار آدمیزاد باشد. [برای](#)



[مطالعه مکمل مقاله اینجا کلیک کنید](#)". و "یکی دو ماه پیش الون ماسک، رئیس شرکت تسلا، هم حرف‌های مشابهی زده بود. گفته بود هوش مصنوعی افسارگسیخته "بزرگترین تهدید" برای موجودیت بشر است. گفته بود نگران است عاقبت همه ما له شدن زیر پاشنه موجوداتی حساب‌گر و بی‌عاطفه باشد، موجوداتی با هوش مصنوعی. [اینجا](#) را کلیک کنید" و "ری کورزوایل، مدیر مهندسی

گوگل است. او هم نگران هوش مصنوعی است، هرچند به دلایلی پیچیده‌تر. او می‌گوید: "نوشتن الگوریتمی به‌عنوان الگوی اخلاقی که آن قدر محکم باشد که نرم‌افزارهای فوق‌هوشمند را مقید و مهار کند، کار آسانی نیست." [همانجا](#)



پروفیسر استیفن هاوکینگ از فیزیکدانان و کائنات‌شناسان (کوسمولوژیست) بزرگ معاصر است. او هئیت تحقیقات کوسمولوژی و فیزیک تئوریک دانشگاه کیمبریج انگلستان را رهبری میکند. هاکنینگ بنیانگذار تئوری شکل‌گیری کائنات بعد از "انفجار بزرگ" و تراکم انرژی و "حفره سیاه" میباشد. او بر همان کرسی نشسته که روزی آیزاک نیوتن پیشگام بزرگ فیزیک میکانیک نشسته بود. استیفن هاکنینگ در دنیای ساینس و ریاضیات در حال حاضر به همان اندازه شهرت دارد که روزی ارنست ماخ فیزیکدان و فیلسوف معروف اتریشی از آن برخوردار بود. ارنست ماخ بنیانگذار پوزیتیفیزم و اگنوستیسیم در فلسفه و شالوده ریز تئوری Shock wave در فیزیک است. مضاف بر این او در فیزیک قوانین زیادی را در میکانیک مایعات (Fluid Mechanics) کشف کرده است. یکی از اختراعات مهم ماخ بر علاوه "قانون ماخ"، عددماخ است. بدون عددماخ، البرت انشتاین هیچ زمانی به تئوری نسبیت نمی‌رسید. این ماخ بود که برای اولین بار سرعت جسم متحرک را در مایعات نسبت به سرعت صوت فرموله کرد و برای انشتاین زمینه مقایسه سرعت نسبی اجسام را نسبت به سرعت نور آماده نمود. امپروفیسر هاکنینگ به اندازه ماخ وزنه علمی و فلسفی ندارد. و جالب اینست که علیرغم تفاوت جایگاه این دونفر در تاریخ، زمان و علوم، منشاء دید فلسفی هر دوی به اشیا و پدیده‌هایکی میباشد (ایده آلیزم). ماخ زمانی که کرسی پروفیسری دانشگاه ویانا را در رشته فلسفه در اختیار داشت (1895-1901) گفت:

When the human mind, with its limited powers, attempts to mirror in itself the rich life of the world, of which it itself is only a small part, and which it can never hope to exhaust, it has every reason for proceeding economically

"زمانیکه دماغ بشر، باتوانائی محدودش، میکوشد زندگی وسیع دنیای خارج را در خود منعکس سازد، نیائی را که خود فقط یک بخش کوچکی از آن میباشد، و هیچ زمانی نمی تواند آرزو کند که از آن بدرود، تمام ادله را میتواند برای جریان اقتصادی اش داشته باشد."

پروفسور هاکینگ تنها دماغ بشر را "ناتوان" با قابلیت و ظرفیت "محدود" نمیخواند بلکه تمام فیزیولوژی آنرا اینگونه "محدود" تعریف میکند: بشر که به دلیل محدودیت های بیولوژیکی سرعت کمتری دارد بدون توانایی رقابت عقب خواهد ماند. همانجا

پروفسور هاکینگ که متأسفانه به مرض (ALS) آمیوتروفیک لاتیرل اسکلروس مبتلا است، برای افهام و تفهیم از کامپیوتری استفاده میکند که در آن الگوریتم زبان باهوش مصنوعی کار گذاشته شده است. تسهیلاتی که این "وسیله" برای او فراهم میسازد، برسرخان او در مورد هوش مصنوعی بی تاثیر نیست.

برای هر مارکسیست- لنینیست- مائویست در گام اول مسئله مبارزه طبقات و موضعگیری طبقاتی هر حرف مطرح است. و امپریالیزم نیز در همین راستا تمام امکانات تبلیغاتی را بکار میگیرد تا حرف های مخالف منافع اش و اردافکار و قضاوت های مردم دنیانشوند. بررسی نظرات پروفسور های انگلیسی و مدیران شرکت های الکترونی و اطلاعاتی امریکائی بدون در نظر داشتن این جنبه - به حیث جنبه اصلی آنها- ره پیمودن به نیت کعبه بسوی ترکستان است. آدم نه به حیث فردی که در کنار خلقهای جهان ایستاده است، بلکه به حیث انسانی که در شعورش عدالت نیز راه دارد باید از خود بپرسد که: چرا یک مرتبه از زبان فردمشهوری مانند پروفسور هاکینگ زنگ "خطر!" هوش مصنوعی Artificial intelligence) و خطر امحای نسل بشر را می شنویم؟ آیا میتوان گفت که این آژیبری هدف بصادر آمده؟ برای پاسخ به این سوال لازم است نخست ببینیم که پروفسور هاکینگ چه میگوید.

### پروفسور هاکینگ و دیگران چه میگویند؟

پروفسور هاکینگ و پروفسوران دیگر انگلیسی "نگران" آینده بشر هستند! و میگویند که میترسند "عاقبت همه ما زیر پاشنه موجوداتی حساب گروبی عاطفه له شویم". همیشه انگلیس ها "نوع پرست و خیر خواه بشر" بوده اند. در ماه اپریل سال 2003 هنگامیکه بمب های یک ونیم تنی را بر بمب افکن های تورنیدوی انگلیسی برای ریختن بر خلق مظلوم عراق نصب میکردند تونی بلیر نخست وزیر انگلستان نیز با همین لحن "خیر خواهانه" نگرانی اش را اعلام میکرد و میگفت که صدام حسین در ظرف 45 دقیقه میتواند سلاح کشتار جمعی را تولید کند و ما میترسیم که یک صبح از خواب برخیزیم و ببینیم که نفوس نصف کره زمین بدست صدام حسین نابود گشته است. این «نجابت» نوع پرستانه انگلیسی منتج به ویرانی کامل عراق و بی ثباتی سیاسی، ظهور دهشتناکترین نیروی تیره اندیش مانند داعش گردیده بلکه تاکنون بعد از 12 سال باز هم هر روز حداقل پنجاه تن کشته میشوند. اما علیرغم داستانهای ویرانگرانه ای که تاریخ از "نگرانی انگلیسی ها" در کره زمین بازگو میکند، باز هم باید با احساس مثبت به این یکی نگاه کرد. زیرا برآستی هم اگر بر خواص اقتصادی و سیاسی حسابگری و بی عاطفگی امپریالیزم سرمایدار

هوش مصنوعی هم اضافه شود، روی زمین و شاید هم سیارات دیگر برای بشر و سایر موجودات زنده به جهنم تحمل ناپذیرتر از امروز مبدل خواهد شد.

در نگرانی پروفیسر هاکنینگ و دیگر دانشمندان "نگران" از هوش مصنوعی و آینده بشر متاسفانه که رد پای "مقصر اصلی" (امپریالیزم) "گم است و آنها این دشمن بزرگ بشر را مخاطب قرار نمی دهند. این موضوع نشان میدهد که خیرخواهی، نجابت و نوع پرستی آنها از چه قماش بوده و برخوردشان به هوش مصنوعی بیشتر از ریاکاری و فریب دهی از طریق دانشگاه چیز دیگر نیست. جهنمی را که این دانشمندان به هوش مصنوعی نسبت میدهند بغیر از کارزار "استتار و اختفا" دشمن اصلی بشر و "منحرف ساختن توجه مردم" نمیباشد.

در این ماجراجویی فلسفی حکم تاریخ و سیر تکامل پدیده ها (بطور ویژه تضاد و تکامل دوستی و دشمنی) نفی میشود. دشمنی یک مرتبه از نهاد ماشین "بی عاطفه" و "حسابگر" جوانه میزند، به هیولای ویرانگری مبدل میشود و بر انسان با "عاطفه" و "کمترا حسابگر" حمله میکند. بدینسان این منطق از دیدگاه حرکت مادی تاریخ (ماتریالیزم تاریخی) و فلسفه طبیعت (دیالکتیک) بیشتر منطق داستان کارتون های اطفال است تا یک ادعای جدی از زبان یک دانشمند آستروفیزیک .

امپریالیزم سرمایرداری از عاملین بخش اکادمیک و دانشگاهی اش می طلبد که حرف شان را با منطق آشنا به گوش تحصیلکرده ها و اهل مطالعه برسانند. واژه هایی از قبیل "تکامل"، "سرعت تغییر" و امثالهم که به اندازه یک دوره دانشگاه مفهوم را با خود حمل میکنند، در جمله استعمال کنند و با سرگیجه ساختن خواننده ذهنش را بسوی افق و یا حداقل بیطرف بودن ببرند. طوری که در گفتار هاکنینگ می بینیم: "چنین موجودی می تواند روی پای خودش بایستد هر بار با شتابی بیشتر خود را از نو طراحی کند. بشر که به دلیل محدودیت های بیولوژیک سرعت کمتری دارد بدون توانایی رقابت عقب خواهد ماند. همانجا". یعنی اینکه یک موجود (Entity) مجهز به "هوش مصنوعی" در راستای انکشافش به آنجائی میرسد که خود کفا و جدا از انسان عمل میکند! و سپس از انسان پیشی میگیرد! و مافوق او میشود. اینکه چرا چنین باید شود، هرگز در این ادعای مطرح نیست. نمیگویند که چه عاملی یا عواملی موجب میشوند که "هوش مصنوعی" خود به میوتاسیون و انکشاف الگوریتم هایش بپردازد. چه چیزی "امحای نسل بشر" را برای این ربات ها به یک "ضرورت" تبدیل میکند؟ اساسی ترین قانون طبیعت اینست که هیچ چیز طبیعی بدون دلیل و یا بهتر بگوئیم بدون ضرورت و نیاز طبیعت نه به وجود آمده و نه میتواند به موجودیتش ادامه بدهد. پروفیسران انگلیسی امیدوارند که این مطلب در ذهن کسی خطور نکند و کسی نپرسد که چرا ربات های مجهز به هوش مصنوعی باید تا سطح خود کفائی بیرون از نیاز تولیدی انسان انکشاف یابد؟ ما در اینجا این بحث را کنار میگذاریم که هیچ شئی مصنوعی بدون نیاز اقتصادی (به ویژه تولیدی)، سیاسی و اجتماعی بشر و یا بصورت عام نیاز انسان به ماشین، به وجود نیامده است. مادر اینجا این مطلب را هم کنار میگذاریم که ربات های هوشمند هیچ دلیلی برای حرکت بسوی خود کفائی شان ندارند؛ زیرا انگیزه مادی یا (intrinsic motivaton) در آنها موجود نیست. تاریخ نشان میدهد که شرایط بیعی معین و انگیزه تولید زندگی خود و تداوم آن بود که آسترو لویپتیکوس ها (اجداد دور بشر) را به کار و ادوات و از میمون جدا ساخت. و سرانجام آنها را به هومو ایریکتوس و بطور مشخص به هوموسی بیان امروزی مبدل ساخت. و چنین انگیزه ای در ربات ها حتی بطور میکانیکی نیز وجود ندارد.

پروفسر هاکینگ میگوید "این موجودات روی پای خودشان می ایستند" و از آفریدگارش بدلیل "محدودیت های بیولوژیک" (سرعت میوتاسیون ژن ها) "پیشی میگیرد. تکامل"، "محدودیت بیولوژیک" و غیره طوریکه قبلا اشاره شد، همان ملمع کاری های استادانه اندکه ذهن اکادمیسین ها و دانشگاهیبیان از دیرزمان با آنها آشنا است. جنبش طرفداری از تئوری تکامل تدریجی بعد از سقوط اتحاد شوروی و چین در بین دانشگاهیبیان در اروپا به اندازه ای وسیع شد که در سال 1994 هالند، بلژیک و لوکزامبورگ آنرا جزئی از مضامین تعلیمی شان ساختند. امروز در اروپا کسی با سواداست که این ترم ها را در جمله استعمال کند به این خاطر پروفسر هاکینگ و دیگران هیچگاهی نمیتوانند از کنار این ترم هایی تفاوت بگذرند و آنها را در جمله استعمال نکنند.

باری، این "محدودیت های بیولوژیک" و "سرعت میوتاسیون ژن ها" چیستند؟ بحث اینکه ژن ها (DNA) چگونه تغییر میکنند و وراثت چطور انتقال می یابند از ظرفیت این نوشته خارج است ولی این نکته لازم به یادآوری میباشد که در طبیعت تغییر ژن ها مسئله خیلی جدی بحساب میرود و قسما تعیین کننده برد و باخت در نزاع بر سر بقا (Struggle for existence) میباشد. (اساسی ترین تیزیس چارلز داروین، مطالعه سرعت میوتاسیون DNA در موجودات زنده بدون در نظر گرفتن اوضاع محیطی و شرایط مادی زندگی سخن خنده آور است. مطالعه روی پشه انافل نشان میدهد که تغییر ژن ها در آن پشه قبل از آغاز مجادله مدرن بشر علیه آن بمراتب کندتر از حالا بود. زیرا میکانیزم میوتاسیون بر ضرورت حیات و تطابق با محیط زیست (وضع اقلیمی، شرایط جغرافیائی، غذا... غیره) استوار است. هنگامیکه این شرایط کماکان ثابت باقی بمانند، میوتاسیون در ژنهای کماکان با سرعت ثابت انجام می یابد. پشه انافل در جاهائیکه از ادویه ضد حشرات استفاده میشود به دلیل سرعت تغییر در ژنهایش با گذشت هر سال در مقابل ادویه ضد حشرات مقاوم تر میشود و انسان بنا به حرکت بطی تغییر ژن هایش (نسبت به اوضاع زندگی پشه انافل) از پشه انافل عقب میماند، زیرا با امکان انتقال ژنهای یک نسل به نسل دیگر (حدودا 18 سال که یک شانس برای میوتاسیون میتواند باشد) ژن های پشه انافل حداقل 18 بار پروسه میوتاسیون را از سر میگذرانند. این به آن معنی که سرعت میوتاسیون در پشه انافل در این مناطق 18 بار سریعتر از بشر است. و سرعت تغییر ژن های پشه انافل در آن مناطق مشخص باید بمراتب از گذشته تعجیل بگیرد تا با اوضاع جدید سازگار شود در غیر آن از بین میرود. این میکانیزم در وجود ربات ها نمیتواند به وجود بیاید زیرا این پروسیسور ربات ها نیست که تغییر میخورد و تکامل میکند بلکه الگوریتمی که بر روی پروسیسیور نوشته میشود قابل تغییر است.

اگر از این بگذریم، می بینیم که به ذهن استیفن هاکینگ خطور نکرده که تکامل و تغییر ارادی نیستند که ربات ها بر حسب آن الگوریتم های شان را تغییر داده و از انسان پیشی بگیرند. برای این پروفسر ها "اصل ضرورت" که موتور متحرک تغییر و تحول و در نتیجه تکامل است، نیز مطرح نمیشد. آنها به اینکه هر جهش حاصل جمع مضاعف تغییرات کمی میباشد، اعتقاد ندارند تا متوجه باشند که هیچ زمانی نیاز انسان به ماشین پاراز حیطه "ضرورت های مادی" انسان به بیرون نمیگذارد. ثانیا جدا از محیط و شرایطی که یک شیئی در بطن آن قرار دارد تغییر نمیتواند وجود داشته باشد. در جمله استعمال کردن واژه های سنگین مانند "تکامل و تغییر" بدون در نظر داشت شرایط خارجی و نیاز تطابق شرایط داخلی به شرایط خارجی گول زدن ذهن خواننده است. برای توضیح مطلب به این مثال توجه کنید: اگر مایک توتو سنگ را از وسط آن دو قطعه کنیم، یک قطعه آنرا در صحرای افریقا برده بگذاریم و توتو دیگر آنرا در بین یخ های قطب شمال ببریم، دونوع حرکت تغییری را مشاهده میکنیم. در صحرای افریقا برای نصف سال روزها درجه

حرارت تا 50 درجه سانتی گراد میرسد، مالیکولی های سنگ تحت این حرارت انبساط میکنند و شب ها هواسرد میشود تا حد زیر صفر تنزل میکند. مالیکولهای اجسام منقبض میگردند. این کشش (تلاش برای جدائی از یکدیگر در بین مالیکولها) و فشار (انبساط مالیکولها با از دست دادن انرژی) را مهندسين Fatigue یا خستگی مینامند. خستگی موجب میشود که مالیکولهای سنگ از هم بپاشند و سنگ بعد از چند صدی چند هزار سال به ریگ مبدل شود. اما توتو سنگی که در بین یخهای قطب شمال گذاشته شده بر اساس ثابت بودن شرایط مادی بعد از چند صدی چند هزار سال که توتو اولی به ریگ تبدیل میشود، زیاد تغییر نمیکند. بدینسان می بینیم که حرکت طبیعی (حرکت دیالکتیکی یا تغییر و تکامل) نه ارادی است و نه خارج از شرایط ماحول یک شیئی.

این ادعا که "چنین موجودی می تواند روی پای خودش بایستد" ما را مجبور میسازد بپرسیم که آیا این "ایستادن روی پای خود" در یک محدوده معین که با حد/قل و حد/کثر قید میشود صحبت میشود یا در یک حدود نامشخص؟ اگر در یک محدوده معین که در آن حد اصغر و حد اکثر روشن است صحبت میکنیم، این حرف درستی است زیرا امروز بطور ابژکتیف کامپیوترهایی را می بینیم که قرینه های حرف انسان را با سرعت فوق العاده حساب کرده و با او درباره یک موضوع، قشنگ صحبت میکنند. و نتنهاگرامر زبان و جایگاه فعل، فاعل، متمم و مکمل جملات در زمانهای مختلف (حالات ماضی، حال، آینده) را رعایت میکنند بلکه حتی نزاکت گفتار را مدنظر دارند. و جائیکه لازم نباشد جملات را با افعال لازمی و متعدی شرح میدهند. اما این "هوشمندی" تا کجا مجاز است؟ تا آنجائیکه این هوشمندی حقوق ماهانه یک مستخدم را در مبادله کار - مزد به سرمایه دار بر میگرداند و بیشتر از آن. بمجردیکه این هوشمندی برای سرمایه دار خرج بردارد و مخارج آن بیشتر از عاید آن باشد، منطق مالکیت خصوصی وجود آنرا زاید میسازد و آنرا در گورستان کامپیوترهای کهنه دفن میکند. سرمایه دار با منطق پول - کالا - پول کار میکند و پول آخری باید همیشه بیشتر از پول اولی باشد، در غیر آن او حاضر نمیشود به ضررش کار کند چه رسد به اینکه چیزی بسازد که او و نور چشمی هایش را کاملانابود سازد. اما برای کسانی که با منطق علمی نظام سرمایه داری آشنائی ندارند سخنان پروفیسر ها کینگ بر شالوده خارا این استوار است. زیرا آنها نمی بینند که پروفیسر مادرخت را می بیند و جنگل رانه.

در کنار این حقیقت که "بشر همیشه بنابه نیازهای تولیدی اش چیزهایی را خلق کرده"، این حقیقت را نباید از دیده فر و گذاشت که مخلوقات بشر همیشه برای منظوری که ساخته شده اند از بشر توانا تر بوده اند. و اولین نیاز بشر برای آنها نیز در همین خصلت نهفته است. بطور مثال به اتومبیل، کشتی هواپیما و... غیره نگاه کنید. اینها هر کدام ده، صد، و حتی چند صد برابر یک انسان کارمورد نظر را انجام میدهند. با این وصف چرا ربات ها و کامپیوترهای هوشمند چنین خصلتی را نداشته باشند؟ اگر می بینیم که یک کشتی هزاران تن کالا را از شرق به غرب دنیا انتقال میدهد و پیکر کوه مانند آن با سرانگشت یک انسان به چپ و راست میچرخد و بسمت بالا یا پائین عکس العمل نشان میدهد، چرا باید تعجب کنیم که یک کامپیوتر با هوش مصنوعی ده ها، صدها و هزاران بار سریعتر و دقیق تر از مغز انسان کاری را انجام میدهد؟

این دیگر فرضیه ای خیالی نیست اگر گفته شود که بشر عزم کرات دیگر را در سر دارد. (فضای پیمای چلنجر دلیل خوب این ادعا است). نزدیک ترین نظام شمس به نظام شمس ما در حدود 5 پارسیک (1 پارسیک =  $3.0857 \times 10^{16}$  m) یا 16.3 سال نوری فاصله دارد. عمر انسان برای چنین مسافرت هائی مانند مقایسه یک ثانیه با یک قرن است. وقتی بشر بتواند سفینه ای بسازد که چنین مسافرت هائی را انجام

بدهد، مهندسين و اداره کنندگان چنین سفینه ای باید ربات های هوشمند باشند نه انسان، زیرا اگر این سفینه بتواند با سرعت نور حرکت کند (بشر بتواند رابطه بین کتله و سرعت را در فیزیک حل کند) و این سرعت بر مغز و بدن انسان اثرات منفی نداشته باشد، 16 سال و چند ماه طول میکشد تا به مرز نظام شمس همسایه برسد. هیچ انسانی به یک چنین مسافرتی نخواهد پرداخت زیرا میدانند که وقتی بزمین برگردد از عمر زمین 532 میلیون سال عادی سپری شده است. بنابه این دلیل سفر به نظام شمس دیگر با انسان ممکن نیست و باید انسان ربات های هوشمند را از مواد تهیه کنند که تحت شرایط اتمسفری کرات دیگر مقاوم بوده و بتواند بطور خودکفا تغییرات و تحولات را به زمین و آنها هم به نسل های دیگر از آنها ای که اورا ساخته اند، گزارش بدهند.

مضاف بر این؛ در صنعت در قدم اول این مسئله را حساب میکنند که ماشین مورد نظر چقدر موثریت دارد. (موثریت efficiency مساویست به انرژی بدست آمده تقسیم بر انرژی مصرف شده ضرب درصد) اگر در این رابطه انرژی مصرف شده بیشتر از انرژی حاصله و یا مساوی به آن باشد آن ماشین هیچ به درد نمیخورد زیرا موثریت ندارد. در صنعت همیشه ماشینی تولید میشود که موثریتش بزرگتر از یک باشد. در مورد "هوش مصنوعی" نیز این منطق صدق میکند و موجود هوشمند هر قدر هوشمندانه تر عمل کند، موثریت آن بالاتر است. اینگونه یک جنبه نگرستن به ساینس و تکنولوژی یک مسئله خیلی مهم را مکرر و مجدداً به آنها ای که در جستجوی حقیقت هستند می آموزد و آن اینکه: این ابداهم نیست که یک فرد تحصیلات عالی داشته باشد یا نه، چیزی که مهم است دیدگاه او به جهان میباشد. اگر یک فرد با تحصیلات و سواد کم و ناچیز از دیدگاه درست به جهان نگاه کند بعد از یک مدتی تلاش و تکاپو به حقیقت پی میبرد و آن را درمی یابد، اما اگر یک کسی به سطح وسویه پروفیسر ها کینگ از یک دیدگاه نادرست به جهان ببیند، هر قدر بزرگ و نامور باشد باز هم از حقیقت فرسنگها دور باقی میماند و هرگز به آن نمیرسد. درست همین مسئله است که پیروزی انقلاب پرولتاریائی را به واسطه پرولتر های پابرهنه و کشاورزان بیسواد ممکن میسازد. دیدگاه پرولتاریاست که از کارگران بی سواد و عقبمانده سازندگان جهان نوین میسازد.

### پروفیسر ها کینگ و فلسفه هالیوود

فلاسفه و دانشمندان بزرگ در گذشته نیز بسیار کوشیده اند که به هوش اهمیت اولی تر از ماده ای را بدهند که خصلت هوشمندی را حمل میکند. سراسر معروفترین کتاب امانویل کانت تحت عنوان (*Kritik der reinen Vernunft*) (انتقاد از برهان خالص) که در سال 1871 به نشر رسیده همین مطلب است. اما کانت بر مراتب وسیعتر و دانشمندان تر از استیفن ها کینگ فکر میکرد. او میتافیزیس سنتی آلمان را به نقد میگیرد و میتافیزیک پیشرفته ای را که محصول دوران جوانه های روبرش دیورژوازی کالائی است جانشین آن میسازد. پروفیسر ها کینگ نتنها میتافیزیس دوران سرمایه داری محتضرا را نقد نمیکند و از ایده آلیزم این دوران (کارل پوپر و دیگران) چیزی نمیدانند بلکه تا حدتائید فلسفه هالیوود (فیلم های مانند ترمینیتور، میتیریکس و امثالهم) سقوط میکند. این سقوط اساسی و ابتدائی ترین پرنسیپ یا اصول در فیزیک را رد مینماید. یکی از این اصول نقش انرژی در پروسه تغییر شکل ماده از یک حالت به حالت دیگر است. مثلاً؛ در فیلم ترمینیتور فلز جامد بدون گرفتن انرژی ذوب میشود و به شکل فرش اطاق درمی آید و یا انگشتان به شمشیر آهنین تبدیل میگردند و در یک چشم بهم زدن دوباره از حالت شمشیر آهنین به شکل انگشتان انسان درمی آید. در حالیکه میدانیم بشر تا هنوز هیچ ترکیبی مالیکیولی ایرا کشف نکرده

که بدون دادن انرژی از حالت مایع به حالت جامد آید و بدون گرفتن انرژی از حالت جامد به مایع تبدیل شود چنین عنصری در جدول مندلیف وجود ندارد یعنی در طبیعت نیست ولی هیچ ترکیب عناصر نیز نمیتواند چنین خصلتی را بطور مکانیکی در ماده به وجود بیاورد. ماده متحرک یا ماده با کاربشوری و گرفتن یادادن انرژی شکل و فرم فیزیکی اش را عوض میکند. در فلز ترمینتر، آرنولدشوارتز نیگرنش کامپیوتری را بازی کرده که با هوش مصنوعی کار میکند. در جنگی که بین او و مخالفش صورت میگیرد، بدن طرفین بارها سوراخ سوراخ میشوند ولی این امر کوچکترین اثر منفی بر فعالیت (روح یا برنامه) آنکه در پروسیسور کامپیوتر کار گذاشته شده (وارد نمی‌سازد). کارگردان فیلم با این شعبده بازی این فلسفه را القامی‌کنند که ایده تعیین کننده است نه ماده و این ایده است که به ماده شکل و فرم میدهد و خواص فیزیکی آن را تعیین میکند. به این صورت در این گونه فیلم‌های بینیم که برای پراهمیت دادن به ایده و کم اهمیت دادن به ماده، اساسی ترین پرنسیپ فیزیک را که همه ساینست هابرو روی آن بمثابة قوانین طبیعت موافق اند، نقض میکنند.

### پروفسور هاکنینگ پایان تاریخ را اعلام میدارد

انسان هزاران سال قبل با تولید و تهیه نمودن مایحتاج زندگی اش بین خود و سایر حیوانات خط فاصل کشید و با طبیعت مناسبات نوینی را برقرار ساخت که از عهده هیچ موجود زنده و غیر زنده دیگر بر نمی آید. این انکشاف سازمان جسمی و تمام فیزیولوژی انسان را تغییر داد. تغییراتی که در مغز انسان پدیدار شد باعث انکشاف بیشتر رابطه او با طبیعت گردید زیرا این رابطه موجب انکشاف و تکامل مجدد درک حسی به شعور شده و انکشاف قلبی را یک پله دیگر بالاتر برد. در کنار رابطه بشر با طبیعت از طریق تولید، فیما بین انسانها نیز رابطه ای به ظهور رسید که ما آنرا امروزه مرادات اجتماعی می نامیم. و علوم جامعه شناسی، خصلت شناسی، اقتصاد، حقوق، فرهنگ شناسی، مدیریت و غیره آنرا مطالعه میکنند.

در یک مرحله ای از تکامل جامعه، هنگامیکه نفوس افزایش یافت، بشر در امتداد دریاها دست به مهاجرت زد، در این گیرودار بین قبایل و طوایف مختلف بر سر ساحه شکار، ماهی گیری و بعدا بر سر مراتع، زمین و منابع آب جنگ در میگیرفت. جنگ‌ها همیشه به غالب و مغلوب ختم میشوند و مغلوبین همیشه محکوم به فرمان برداری از حاکم اند. به این قسم تکامل جامعه در یک مقطع خاصی به تضادهای آشتی ناپذیر رسید و دولت ظهور کرد. علوم سیاسی، فلسفه، نظام و غیره بخش‌های از شعور بشری در این مورد می باشند.

به این صورت مغز انسان امروزی با الگوریتمی کار میکند که بطور دینامیک و متداوم از سه منبع آگاهی منشامی‌گیرد: 1) آگاهی ای که از مبارزه تولیدی انسان منشامی‌گیرد، این آگاهی مهمترین آگاهی بشر است. 2) آگاهی ای که از مبارزه طبقاتی سرچشمه میگیرد. 3) آگاهی ای که از آزمون‌های علمی بدست می آید. انسان برای کسب هر یک از این آگاهی انگیزه داخلی (Intrinsic motivation) دارد و این انگیزه خود محصول زندگی مادی او میباشد. مثلا انسان برای آنکه به حیات خود و موجودات ماحولش آشنا شود (رابطه با طبیعت) آگاهی اش را بصورت علم بیولوژی تدوین کرده است. بشر با بیولوژی مدرن امروز بر سراسر مراحل نسل بعدی اش از گره خوردن نطفه تا تولد شدن آن و سپس مراحل زندگی فیزیکی و روانی اش کما بیش وقوف دارد. امارات ها قادر به تولید نسل خود نیستند و اگر هم دست به



اینکار بزنند، نسل بعدی خود را بصورت میکانیکی تولید میکنند. و همان انگیزه را در او انتقال می‌دهند که خود دارند.

در حالیکه هر انگیزه برای یک انسان یک امر دینامیک است و با تغییر شرایط و اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تغییر میکند. برای انسان تولید نسل، تولید آگاهی و تولید اجتماعی تاریخ است در حالیکه یک ربات هوشمند فقط میتواند آگاهی اش را از نوب برنامه ریزی کند.

مضاف بر این، مرادوات اجتماعی که بر مناسبات تولیدی جامعه استوار است در بطن خویش تضادهای لاینحل را حمل میکند که مبارزه آنها باعث حرکت چرخ تاریخ به پیش می‌باشد. بدون این مبارزه تاریخی وجود نخواهد داشت. اگر به گفته های پروفیسران انگلیسی دقت کنیم، می بینیم که آنها نه تنها منکر وجود طبقات در جامعه اند، بلکه می‌کوشند ادعای رادرتاریخ ثبت بکنند که با بررسی آن تاریخ به پایان میرسد. اگر برای چند دقیقه از بررسی فلسفی مسئله به بررسی مشخص قضیه مرادوات اجتماعی دقت کنیم می بینیم که تعداد متحول در این رابطه به اندازه ای زیاد است که برای حساب کردن آنها هنوز ریاضیاتی عالی راه بسیار طولانی تکاملی را در پیش دارد چه رسد به فرموله کردن آنها به صورت الگوریتم وحل آنها. در این صورت فقط انسان است که میتواند با حل برخی از این قضایا و کنار گذاشتن برخی دیگر زندگی کند و موجودات حسابگر هوشمند مصنوعی بدون حل کامل قضیه از کار باز میماند و تمام قضیه را لاینحل باقی میگذارد. زیرا یک ربات با پیشرفته ترین الگوریتم هوش مصنوعی هیچ زمانی به آن آگاهی ای نمیتواند دست یابد که یک انسان از سنتز مبارزات تولیدی، مبارزات طبقاتی و آزمونها علمی دست می یابد.

### هوش مصنوعی و ترسانیدن جهانیان از دشمنی که وجود ندارد

وقتی پروفیسر استیفن هاکنینگ میگوید "تلاش‌ها برای آفریدن هوش مصنوعی، تهدیدی برای وجود بشر است. و توسعه کامل تکنولوژی هوش مصنوعی می تواند پایان نژاد بشر باشد. وب سایت بی.بی.سی". در حقیقت دشمن بزرگتر و خطرناکتر از امپریالیزم برای بشر و موجودات دیگر زنده دنیا می‌باشد.

در بالا هم اشاره کردیم و لازم میدانیم که باز هم تکرار کنیم که در این جای حرف نیست که صنایع انکشاف یافته بطور عام و صنایع جنگی-الکترونیکی-معلوماتی بطور خاص در دست امپریالیزم چیز های خیلی خطرناکند. زیرا که امپریالیزم آنها را برای غارت جهان و سرکوبی خلقها مورد استفاده قرار میدهد. این موجود خنر نیز تاریخی از تمام وسایلی که در اختیار دارد- بشمول بمب هسته وی- حاضر به استفاده علیه بشر است. به این دلیل بزرگترین دشمن بشر امپریالیزم است نه چیز دیگر. اما یک چیز را نباید فراموش کرد آن اینکه هم امپریالیزم و هم تسلیحاتش، هم صنایع الکترونیک و هم ارتش ویرانگران در مقابله با خلق های جهان سرانجام کم می آیند و شکست می‌خورند.

از نظر فلسفی؛ ترسانیدن از هوش مصنوعی دست زدن به یک حمله تهاجمی دیدگاه "ایده آلیزم فلسفی" علیه "ماتریالیزم فلسفی" و بطور مشخص ماتریالیزم میکانیکی علیه ماتریالیزم تاریخی می‌باشد. این مبارزه دارای تاریخ طولانی و جایگاه مشخص سیاسی- طبقاتی است. و تاریخ نشان میدهد که به تعقیب هرگونه افت و جذرنش کمونستی ایده آلیزم دست به اینگونه حملات میزند و یکبار دیگر شانسی را آزمایش میکند که بلکه بتواند آفتاب در چاه ظلمات اش را بیرون بکشد.



در سالهای بعد از 1905 و شکست انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه، نیز یک چنین حمله ای از سنگر فیزیک بر ماتریالیزم مارکسیستی صورت گرفت. ماخیزست های روسیه و اروپایک به دنبال دیگر وارد صحنه شده کانت، و ماخ را علم کردند. آنها آنروز ها کشف عنصر رادیوم، اشعه بیکوریل، اشعه ایکس را بهانه قرار داده و کوشیدند اساسی ترین قانون ماده در حال حرکت یعنی مبارزه و آشتی ناپذیر بودن اضداد را در ماده نفی کنند. دانشمندان و نویسندگان ماخیزست هیا هوبه راه انداختند که ایده "آشتی ناپذیر بودن تضادها" در طبیعت اصلاً وجود ندارد و بشر این گونه فرمول بندی هارا وضع کرده است. آنها قیافه فاتحانه بخود گرفته و میگفتند: مگر نمی بینیم که هایدروجن به هیلیم تبدیل میشود؟ و... غیره". این بیهوده بافی سازش و آشتی طبقات را موعظه میکرد و تسلیم طلبی، انحلال گرائی و اپورتونیزم را از نظر فلسفی توجیه میکرد و آنها را "علمی" و "مطابق به قوانین فیزیک و علوم" میساختند.

امروز در پیامدهای طبقة کارگر در روسیه، چین، نیپال و از پشت خنجر زدن به جنبش انقلابی بین المللی به واسطه رویزونیزم "پسا مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم" هیچ جای تعجب نیست که ایده آلایزم فلسفی باز هم بخت و از گونش را آزمایش نکند و انسان را انتها سیر "عقل" بلکه بیچاره ای که فرآورده های عقلی نیز میتواند و را خوار و زبون سازد، معرفی نکند. لنین عمق خطر اینگونه حملات را بطور ابرکتیف در انواع تسلیم طلبی ها و انحلال گرائی ها در روسیه و اروپا مشاهده میکرد. کتاب "ماتریالیزم و امپریوریتیسیزم" لنین یک ضد حمله بزرگی بود علیه این ایده آلایزم که ریشه های دیدگاهی مارکسیزم را هدف قرار میداد. این کتاب اعتماد توده های انقلابی را که شکست انقلاب سال 1905 ضربه زده بود، به دیدگاه علمی و انقلابی مارکسیزم برگردانید و با تسلیم طلبی و انحلال گرائی در درون جنبش کمونیستی روسیه و اروپا مبارزه کرد.

در جوی که ما (طبقه کارگر جهان) بفکر مرمت خود هستیم ورد پای اشتباهات ما را در پیکار مرگ و زندگی جستجو میکنیم، بورژوازی بزرگ بی فایده نمیداند که توجه اذهان را متوجه جانب دیگر بسازد و برای بشردشمن بزرگتر از امپریالیزم بتراشد! در کشورهایمانند افغانستان که از یکطرف تعداد مکتب رفته و به اصطلاح با سواد به نسبت سالهای طالبان و برادران مجاهدشان زیاد شده و از طرف دیگر کیفیت و ماهیت تعلیم و تربیه بهمان نسبت سقوط کرده است، چنین گزاره سرائی ها "نقل مجلس" حساب میشوند. از جانب دیگر "تسلیم طلبان" بهنگام صحبت از علم و صنعت "داکتر" "سپنتا" "داکتر" غنی احمدزی را مثال می آورند، بیشتر و پیشتر از دیگران اینگونه فضولی هارا بمیدان انداخته و با آن نظام بحران زده و به بنبست رسیده سرمایه داری امپریالیستی را برای نسل جوان شکست ناپذیر و جاودان جلوه گرمی سازند. مضاف بر این تعداد زیادی از جوانانی که راه شان را در گرد و باد ابهام و توهمات فریب دهنده اشغالگران استعمارچی گم کرده اند فهمیده و نفهمیده از اینگونه بیهوده ها حرف می زنند. بنا به این ملحوظات رد سخنان پروفیسر ها کینگ نه فقط یک نیاز مبارزه ایدئولوژیک - فلسفی مائویست هاست، بلکه از نظر سیاسی دارای اهمیت فوق العاده میباشد.

### "هوش مصنوعی" و نژاد پرستی امپریالیست ها

پیشی گرفتن ماشین از انسان، نابودی نسل بشر و پایان تاریخ سخنان کوچکی نیستند. چراسانه ای به طول و عرض بی.بی.سی این زنگ خطر را به صدا درمی آورد؟ مگر با این زنگ خطر این پیام رسانیده نمیشود که "ببینید ما به کجا رسیده ایم؟". این تکبر امپریالیستی از نظر مبارزه طبقاتی؛ این سخن رالقا

میکند که نظام سرمایرداری یگانه نظامی است که بشر را به قله ای به این "رفعت" رسانیده است، لذا؛ سرمایرداری عالیترین و بهترین نظام تاریخ بشری میباشد! جنبه سیاسی دیگر این بیهوده گوئی در رابطه با رقابت های داخل بلوک امپریالیزم ارتباط میگیرد. و آن اینکه امپریالیست های غرب در صنایع و علوم پیشگام جهانیان است. و امپریالیزم روسیه و جاپان با سوسیال-امپریالیزم چین در این راستا به دنبال غرب گام برمیدارند. و برای اثبات این ادعا هیچ دلیل تاریخی و علمی ای وجود ندارد و فقط برای نژاد پرستان (راست ضد انقلاب) دلیل "وایت سوپرمیسی" راتهی می بیند.

امپریالیست های غربی که خود را سردرگم بحران مالی، بیکاری، اقتصاد ورشکسته و عدم دورنمای بهتر می بینند، میکوشند با اینگونه تبلیغات - که حتی ذهن روشن فکر بورژوا- لیبرال خودشان را هم قانع نمیسازد- هواخواهی نسل جوان خود را بسوی نظام جلب نمایند. این ژست هابه واسطه سیاستمداران پارلمان نشین غربی با ترمینولوژیهای مانند "حفظ اتوریته (در جامعه جهانی)"، "حفظ مقام خود در تاریخ بشر" و "حفظ" پیشگامی در صنعت و تجارت" تعریف میشوند. زمانیکه قمر مصنوعی هندوستان در مهتاب نشانه های کریستال آب را پیدا کرد، صدای امریکا، بی. بی. سی و سایر رسانه های غربی با تفرعن نفرت انگیز نژاد پرستانه ای اعلام کردند که وسیله ایراکه هندوستانی هادراین تحقیقات بکار برده اند "ساخت امریکا" بود. در حالیکه امروز دیگر هیچ فرآورده صنعتی مال یک ملت نیست و در امریکا و اروپاده ها و صدها برنامه کامپیوتری فعال اند که در هندوستان برنامه ریزی شده اند.

به اینصورت پشت سر "هوش مصنوعی" پروفیسر ها کینگ و یارانش نگرانی غیرمغرضانه در مورد نسل بشر نهفته نیست بلکه نیت کاملاً مغرضانه سرمایرداری امپریالیستی قرار دارد.

پولادگر

2 فبروری 2015